خطی
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
۹۸۲۷

٩٨٢٧
٨٨٩٨٤

بنام خداوند جان و خرد

علم بیان

تعریف — بیان در لغت بمعنی هویدا ساختن و آشکار شدن است و در اصطلاح علم علمی است که ما را بشناساند که چگونه یک معنی را بطرق گوناگون که در وضوح دلالت مختلف باشند ادا کنیم . مرتبه این علم بعد از علم معانی است یعنی که در ادای یک مقصود باید نخست مطابق بودن سخن را با مقتضای حال رعایت کرد و آنگاه طرق ادای آن را در نظر گرفت

دلالت — لفظی را که دارای دلالت بر معنی تعیین خاصی شده است موضوع و معنی را موضوع له گویند . مثلاً لفظ اسد دارای دلالت بر حیوان درنده معروف تعیین شده پس لفظ اسد موضوع و حیوان درنده موضوع له است

لفظ بر معنی به سه طریق (مطابقه و تضمن و التزام) دلالت میکند

اول دلالت مطابقه که لفظ بر تمام موضوع له دلالت کند مثل [illegible] انسان را بگوئیم حیوان ناطق [illegible] یا خانه بگوئیم و تمام اجزاء خانه را اراده کنیم

دوم دلالت تضمن که لفظ بر جزئی از موضوع له دلالت کند مثل [illegible] را بگوئیم و حیوان را اراده کنیم یا خانه بگوئیم و سقف را [illegible] اراده کنیم

سوم دلالت التزام که لفظ بر امری که خارج از موضوع له باشد لکن لازم آن است دلالت کند مثل [illegible]

و بر زنده که آن را اراده کنیم یا از لفظ انسان ضاحک اراده کنیم و دلالت التزامی باید میان معنی موضوع له و امر خارج لزوم ذهنی باشد یعنی هر وقت موضوع له در ذهن نقش بندد آن امر خارج هم به ذهن بیاید یعنی از اندک تأملی در ذهن پیدا شود .

پس از تمهید این مقدمه باید دانست که ایراد یک معنی بچند طرق مختلف بدلالت تضمن و التزامی ممکن است نه بدلالت مطابقه زیرا در دلالت مطابقه اگر از هر قسم خارج نیست که لفظ موضوع الفاظ را برای یک معنی واحد بیاورند یا نیاورند اگر بیاورند که از هر لفظ معنی را بتمامه نفهمند و اگر ندانند دلالت بکار نیست شده کس نفهمیده است مثل لیث و غضنفر و ضرغام هر دو برای شیر وضع شده اند هم این کلمات معنی شیر را بتمامه میفهمد و اگر هم یا لفظی را نداند دلالتی نیست که هر قسمی که وضع است دیگری را بفهمد . اما بدلالت تضمن و التزام ایراد یک معنی را بعبارات متعدده که در وضوح مختلف باشند اراده کرد زیرا ممکن است یک معنی چند جزء یا لازم داشته باشد که بعضی با وضوح تر از بعضی دیگر باشند بدیهی است که جزء نزدیکتر است دلالتش بر معنی واضحتر است شده جزء دورتر که از معانی است که لوازم بسیار دارد از قبیل گشاده رویی [illegible] خانه و خاک بودن کشته و زیاده خاکستر مطبخ و از شتران [illegible] بدیهی است که دلالت این لوازم بر جوانمردی مختلف است همچنین انسان دارای اجزائیست که جسم باشد و دلالت حیوان بر جسم واضحتر است از دلالت انسان بر جسم .

مباحث علم بیان — دانستیم که آوردن یک معنی بعباراتی که در وضوح مختلف باشند به طرقی ممکن است که لفظ را در جزء یا لازم موضوع له استعمال کنند حال باید دانست لفظی که بدین گونه استعمال شود یا مجاز است یا کنایه . مجاز در اصطلاح آنست که در سخن قرینه ای مانع از معنی اصلی موجود باشد و کنایه در اصطلاح آنست که چنین قرینه وجود نداشته باشد . مثلاً وقتی که بگوئیم رعینا الغیث (باران چریدیم) کلمه رعینا قرینه ایست که مراد از غیث سبزه و علف است نه معنی اصلی آن که باران باشد و بنابراین غیث مجاز است و وقتی که بگوئیم زید طویل نجاد السیف (دراز بند شمشیر است) مراد بلندی قامت است که لازم معنی است لیکن اراده معنی اصلی هم مانع نیست . در مجاز باید بین معنی مراد و معنای اصلی علاقه و مناسبتی باشد و این علاقه اگر مشابهت باشد آن را مجاز باستعاره و اگر چیز دیگر باشد آنرا مجاز مرسل گویند پس مباحث علم بیان چهار است . مجاز و کنایه و تشبیه و استعاره — و چون استعاره را فرع تشبیه دانسته اند و گفته اند مباحث علم بیان سه است مجاز و کنایه و تشبیه .

باب اوّل - در تشبیه

تعریف - تشبیه در لغت بمعنی مانند ساختن و در اصطلاح بیان آنست که دو یا
ذات مخصوص امری را در صفتی از اوصاف یا حالتی از حالات با امری دیگر شریک
و انباز سازند مانند این جمله «اَلعِلمُ کالنّورِ فی الهِدایَةِ» (دانش در راهنمائی مردم
چون روشنی و فروغ است) که در وی «کاف» «دانش» را در صفت راهنمائی با روشنی
و انباز ساخته ایم در این عبارت «علم» مشبه «نور» مشبه به «هدایت» وجه
شباهت «کاف» از ادات تشبیه است و این چهار امر را ارکان تشبیه مینامند
در هر تشبیهی باید موجود باشند و اگر یکی از آنها نباشد تشبیه صورت نخواهد گرفت پس
ارکان تشبیه چهار اند مشبه و مشبه به که هر دو طرف تشبیه نامیده میشوند و وجه شبه
و ادات تشبیه . و علمای بیان تشبیه را باعتبار هر یک از این ارکان باقسامی
که ذیلاً شرح داده میشود تقسیم کرده اند

تقسیم تشبیه باعتبار طرفین

تقسیم تشبیه بحسی و عقلی — دو طرف تشبیه ممکن است هر دو حسی یا هر دو عقلی یا یکی حسی و یکی عقلی باشد . مراد از حسی یا محسوس امری است که خودش یا مواد ش بیکی از حواس ظاهره (دیدن و چشیدن . شنیدن . بوئیدن . لمس کردن) ادراک شود مانند ورق و حریر در این جمله الورق کالحریر (ورق از لطافت چون ابریشم است) که هر دو با چشم دیده میشوند و مانند اعلام یاقوت در این شعر :

وکأن محمر الشقیق اذا تصعّد او تصوّب — اعلام یاقوت نشرن علی رماح من زبرجد

(گویا شقایق سرخ رنگ هنگامی که خم و راست میشود — علمهای یاقوتند که بر نیزه‌های زبرجد نصب شده باشند)

که علم یاقوتی که بر نیزه زبرجد نصب شده باشد در وجود محقق نیست لکن مواد آن که علم و یاقوت و نیزه و زبرجد باشند در خارج موجود هستند

مراد از عقلی یا معقول آنست که خود آن و نه مواد آن بحواس ظاهر ادراک نشود مانند جهل و مرگ در این عبارت الجهل کالموت (نادانی چون مرگ است) که هر دو بعقل ادراک میشوند نه بحواس ظاهری و همچنین مانند انیاب اغوال (دندانهای غولان) در این شعر

ایقتلنی والمشرفی مضاجعی — ومسنونة زرق کانیاب اغوال

(آیا مرا میکشد در حالیکه شمشیرهای مشرفی و تیرهای برنده کبود رنگ که همچون نیش غول است همخوابه من هستند)

که نیش غول نه خودش نه موادش در خارج وجود و تحقق نیست و تنها امری است وهمی که قوه وهم آنرا اختراع کرده است . از آنچه شرحش گذشت تشبیه باعتبار محسوس یا معقول بودن طرفین چهار قسم است . اول تشبیهی که هر دو طرفش حسی باشد مانند خده کالورد (رخسارش چون گل است) دوم آنکه هر دو طرفش عقلی باشد الضلال عن الحق کالعمی (گم شدن از راه حق چون کوری است) سوم آنکه مشبه حسی و مشبه به عقلی باشد مانند طبیب السوء کالموت (طبیب بد مانند مرگ است) . چهارم آنکه مشبه عقلی و مشبه به حسی باشد مانند العلم کالنور (دانش مانند روشنائی و فروغ است)

امثله —

انما النفس کالزجاجة والعلم — سراج وحکمة الله زیت

(همانا روان آدمی چون شیشه است و دانش — همچون چراغ است و حکمت الهی چون روغن است)

فاذا اشرقت فانک حی — واذا اظلمت فانک میت

(پس اگر جان روشن باشد تو زنده‌ای — واگر تاریک باشد تو مرده‌ای)

الورد فی اعلی الغصون کانه — ملک تحف به سراة جنود

(گل سرخ در بالای شاخه‌ها گوئی که — پادشاهی است که اشراف لشکریانش گرد او را گرفته‌اند)

فانظر الیه کزورق من فضة — قد اثقلته حمولة من عنبر

(نگاه کن به هلال که گوئی زورقی است از نقره — که بار عنبر آنرا سنگین بار کرده است)

العمرُ كالكأسِ تستحلى اوائلهُ … لكنها ربما مُجّت اواخرهُ

دوران زندگانی مردم مانند جام شربت است که اوائلش شیرین است … لیکن ای بسا اواخرش ناخوش و تلخ میشود

يُدير في كفه مُداما … الذّ من غفلة الرقيب

دیگری شراب در دست خود جام باده را … که لذیذتر از غفلت رقیب است

كأنها اذ صفت ورقت … شكوى محب الى حبيب

در صفا و لطافت ترگرئی … شکایت عاشق است نزد معشوق)

ووضع الندى في موضع السيف بالعلى … مضرٌ كوضع السيف في موضع الندى

بخشش کردن در جائیکه شمشیر باید بکار برود برای بلند مرتبه … مضر است مانند بکار بردن شمشیر در جائیکه بخشش

بلادٌ اذا ما الصيفُ اقبل جنةٌ … ولكنها عند الشتاء جحيمُ

ده دیاری است که چون تابستان روی آورد بهشت است … ولیکن در زمستان دوزخ است

[illegible stamp]

تقسیم تشبیه به مفرد و مرکب

طرفین تشبیه یا هر دو مفرد اند یا مرکب و یا مشبه به مفرد است و مشبه مرکب و یا بالعکس
و مفرد ممکن است مقید باشد بصفت یا بمضاف الیه یا بمتعلق و معنی آن در تشبیه ملحوظ است
و ممکن است مطلق باشد یعنی قیدی نداشته باشد و اگر هم داشته باشد معنی آن در تشبیه ملحوظ نباشد
و مقصود از مرکب انتزاعی هیئتی است که مشبه یا مشبه به هیئتی باشد که از اجتماع چند چیز حاصل گردد

شعر :

كأنَّ مُثارَ النقعِ فوقَ رؤوسِنا   وأسيافَنا ليلٌ تهاوى كواكبُه

(گویی گرد برانگیخته شده بالای سرها و شمشیرهای ما شبی است که ستارگانش فرو ریزد)

مشبه هیئت حاصله است که از برق شمشیرها میان گرد و غبار جنگ حاصل شود و مشبه به هیئتی است
که از ریزش ستارگان در شب تاریک پدید آید . [illegible]

تشبیه چهار قسمت است اول تشبیه مفرد بمفرد و آن چهار گونه است بدین قرار :

الف — آنکه هر دو مفرد مطلق باشند : وجهه كالشمس (روی او چون خورشید است)

ب — هر دو مقید باشند : الساعي بلا طائل كالراقم على الماء (کسیکه بیهوده بکوشد چون کسی است که روی آب رقم بزند)

ج — مشبه مفرد مقید و مشبه به مفرد مطلق باشد . العين الزرقاء كالسنان (چشم کبود چون سر نیزه است)

د — مشبه مفرد مطلق و مشبه به مفرد مقید باشد : الشمس كالمرآة في كف الأشل

(خورشید چون آینه است در دست مرتعش)

دوم تشبیه مرکب بمرکب — و آن دو گونه است

الف — آنکه جدا کردن اجزاء تشبیه ممکن باشد یعنی بتوان اجزاء مشبه را
از هم جدا کرد و هر جزئی را برابر جزئی گذاشت و در این صورت گاهی تشبیه اجزاء بیکدیگر
زیبا و پسندیده نیست :

وكأنَّ أجرامَ النجومِ لوامعاً   دُرَرٌ نُثِرْنَ على بساطٍ أزرقِ

(گویی اجرام ستارگان درخشنده گوهرهایی است که بر فرش کبود پاشیده شده اند)

که مشبه هیئتی است که از درخشیدن ستارگان در سطح آسمان کبود [illegible] و مشبه به هیئتی است
که از برق [illegible] بر فرش کبود حاصل شود . در این تشبیه نیز اگر اجزاء
طرفین را [illegible] از هم جدا کنیم و گوهرها را با آسمان یعنی فرش کبود و ستارگان را به گوهرها
تشبیه نماییم زیبا خواهد بود ولی نه بزیبایی هیئت ترکیبی و همچنین ممکن است تشبیه اجزاء بیکدیگر
نازیبا ولی [illegible] باشد :

كأنَّ سهيلاً والنجومُ وراءَه   صفوفُ صلاةٍ قامَ فيها إمامُها

(گویی ستاره سهیل و ستارگانی که در پی آنند صفوف نماز جماعت است که امام در جلو آنان ایستاده است) —

در این تشبیه اگر بخواهیم اجزاء طرفین را از هم جدا کنیم و مثلاً سهیل را چون امام
جماعت و ستارگان را چون صفوف نماز بدانیم [illegible] لیکن این تشبیه نیکو نیست

ب — آنکه تفکیک اجزاء تشبیه دشوار یعنی با تأویل [illegible] ممکن باشد [illegible]

مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ

فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ — داستان منافق که زبان دارند، همچون کسانی است که بدان آتش برافروزند، چون گرداگرد آتش را افروزند و همینکه اطراف ایشان از پرتو آتش روشن گردد، خداوند روشنی آنرا ببرد و در تاریکیها رهاشان گذارد که دیگر نبینند.

که در این تشبیه افراد طرفین را که مرکب هستند نمیتوان جدا کرد.

دوم — تشبیه مفرد بمرکب — و آن دو گونه صورت گیرد.

الف — تشبیه مفرد مطلق بمرکب — مانند وَكَأَنَّ الشَّقِيقَ حِينَ تَبَدَّى

ظُلْمَةُ الصُّدْغِ فِي خُدُودِ الغِيدِ. گل شقایق هنگامیکه ظاهر میشود

چون سیاهی زلف است در رخسار نازک اندامان. ب — تشبیه مفرد مقید بمرکب مانند:

المُتَرَدِّدُ فِي أَمْرٍ كَمَنْ يُرِيدُ أَنْ يَدْخُلَ مَحَلًّا وَلْيَتَقَدَّمْ رِجْلًا وَتُؤَخِّرُ أُخْرَى (کسیکه

در کاری تردید و تحیر است چون شخصی است که بخواهد بجائی داخل شود و پائی پیش میرود و پائی را پس میگذارد)

چهارم — تشبیه مرکب بمفرد — و آن نیز به دو گونه صورت بگیرد

الف — تشبیه مرکب بمفرد مطلق مانند:

السَّيْمَا أَبْدَى الصَّبَا حُلَلًا مُخْتَلِفَةَ الأَلْوَانِ — فَتَجَلَّتْ لَنَا زَاهِرَةً كَأَنَّهَا قَوْسُ الرَّحْمَنِ

(بوستانها چون آراست باد صبا جامه‌های رنگارنگ — که جلوه کرد چنانکه گوئی قوس قزح است)

ب — تشبیه مرکب بمفرد مقید — مانند:

يَا صَاحِبَيَّ تَقَصَّيَا نَظَرَيْكُمَا — تَرَيَا وُجُوهَ الأَرْضِ كَيْفَ تُصَوَّرُ

(ای دو یار من آمده نگاه کنید تا ببینید سطح زمین چگونه نگارین است)

تَرَيَا نَهَارًا مُشْمِسًا قَدْ شَابَهُ زَهْرُ الرُّبَى فَكَأَنَّمَا هُوَ مُقْمِرُ

دنباله آنچه گذشت اگر نوع تقسیمات را هم محسوب داریم انواع تشبیه از حیث افراد و ترکیب طرفین ده است

امثله برای تشبیه

فكم معنىً بديعٍ تحت لفظٍ — هناك تزاوجا كلّ ازدواجِ

(چه بسیار معنی تازه زیر لفظ بدیع — که باهم تزاوج کرده از همه کمال)

كراحٍ في زجاجٍ او كروحٍ — سرت في جسم معتدلِ المزاجِ

(مانند شراب در شیشه و یا جان — در تن که اعتدال مزاج دارد)

تموّج كأنّ بنانها في حضرة النقش المزبرج

(در زمان جوانی که برگشت از او برای نقش زدن باف)

سماكٌ من اللؤلؤ في شبكٍ تكوّن من زبرجدٍ

(از رگ‌های مروارید است که در دام از زبرجد تشکیل است)

من يصنع الخير مع من ليس يعرفه — كواقد الشمع في بيت لعميانِ

(هر کس که نکوئی کند به کسی که او را نشناسد — مانند روشن کننده شمع است در خانه کوران)

العلم في الصدر مثل الشمس في الفلكِ — والعقل للمرء مثل التاج للملكِ

(دانش در سینه چون خورشید است در چرخ — و خرد برای آدمی چون افسر است برای پادشاه)

كأنّما النار في تلهّبها — والفحم من فوقها يغطّيها

(دیگی آتش در حین زبانه کشیدن آن است — و زغال روی او را پوشیده باشد)

زنجيّةٌ شبّكت أناملها — من فوق نارنجةٍ لتخفيها

(چون زن زنگی است که انگشتان — بالای نارنج مشبک ساخته باشد تا او را بپوشاند)

كأنّ شعاع الشمس في كلّ غدوةٍ — على ورق الأشجار أوّل طالعِ

(در هنگام صبح که پرتو خورشید در هر بامداد — تابیدن بر برگ درختان اول طلوع میکند)

دنانيرُ في كفّ الأشلّ يضمّها — لقبضٍ فتهوي من فروج الأصابعِ

(چون اشرفیهائی است در دست شل که بخواهد جمع کند تا بگیرد — و از فرجه‌های انگشتان او بیرون رود)

تهتزّ في الكفّ من ضعفٍ من هرمٍ — كأنّها قبسٌ في كفّ مقرورِ

(می‌لرزد در دست از شدت ضعف پیری چنانکه گوئی اخگری است در دست سرما زده)

والشمس من مشرقها قد بدت — مشرقةً ليس لها حاجبُ

(خورشید که از شرق نمود آشکار شد — و در برابر او حاجبی نیست)

كأنّها بوتقةٌ أُحميت — يجول فيها ذهبٌ ذائبُ

(در تابش گوئی بوته‌ای است که داغ شده است — و طلائی که آب شده در آن جولان میزند)

تقسیم تشبیه باعتبار تعدد طرفین

تشبیه از این حیث که هر دو طرف یا یک طرف آن متعدد باشد چهار قسمت :
ملفوف و مفروق و تسویه و جمع .

تشبیه ملفوف آنست که طرفین آن متعدد باشد و مشبه ها را هر چند که باشد پهلوی یکدیگر
و بیرون از آن مشبه به هر یک را بترتیب بیاورند مانند

كَأَنَّ قُلوبَ الطَّيرِ رَطباً وَيابِساً لَدى وَكرِها العُنّابُ وَالحَشَفُ البالي

(دلهای پرندگان تر و خشک نزد آشیانه او چون عناب و خرمای کهنه است)

تشبیه مفروق آنست که طرفین آن متعدد باشند و هر مشبه به بعد از مشبه خود آورده شده باشد

النَّشرُ مِسكٌ وَالوُجوهُ دَنا نيرٌ وَأَطرافُ الأَكُفِّ عَنَم

(بوی آنها چون مشک است و چهره‌های آنها چون دینار است و سر انگشتان آنها چون عنم است)

عنم [illegible]

تشبیه تسویه آنست که مشبه متعدد و مشبه به یکی باشد یعنی چند چیز را به یک چیز تشبیه کرده باشند مانند .

صُدغُ الحَبيبِ وَحالي كِلاهُما كَاللَّيالي وَثَغرُهُ في صَفاءٍ وَأَدمُعي كَاللَّآلي

(زلف حبیب و روزگار من هر دو چون شب است و دندان او و اشکهای من هر دو چون مروارید است)

چهارم تشبیه جمع و آن آنست که مشبه یکی و مشبه به متعدد باشد یعنی چیزی را به چند چیز تشبیه کنند مانند .

كَأَنَّما يَبسِمُ عَن لُؤلُؤٍ مُنَضَّدٍ أَو بَرَدٍ أَو أَقاحِ

(گویی تبسم می‌کند از دندانهایی چون مروارید رشته کشیده یا تگرگ یا گلهای بابونه)

امثله ——

الخدُّ وردٌ والعذارُ رياضٌ — والطرفُ ليلٌ والبياضُ نهارُ

(رخسار او گل سرخ است وعذار او چمن سبز است — وسیاهی چشم او شب است وسفیدی روز است)

ليلٌ وبدرٌ وغصنٌ — شعرٌ ووجهٌ وقدٌّ

(شب وماه چهارده وشاخهٔ درخت — موی او روی او بالای او)

خمرٌ ودرٌّ ووردٌ — ريقٌ وثغرٌ وخدٌّ

(شراب است مروارید است گل سرخ — آب دهان او دندان او صورت او)

العمرُ والإنسانُ والدنيا هُمُ — كالظلِّ في الإقبالِ والإدبارِ

(زندگانی وآدمی وجهان هر سه — در آمد ورفت چون سایه اند)

العمرُ مثلُ الضيفِ أو كا — طيفٌ ليسَ لهُ إقامه

(زندگی چون مهمان است یا چون — خیال است که از او پاینده گی نیست)

العيشُ نومٌ والمنيّةُ يقظةٌ — والمرءُ بينهما خيالٌ سارِ

(زندگانی خواب ومرگ بیداری است — وآدمی در میان هر دو خیالی است رونده)

بأبي حبيبٌ زارني متنكّرا — فبدا الوشاةُ له فولّى معرضا

(پدرم فدای محبوبی باد که بطور ناشناس بدیدن من آمد — پس سخن‌چینان آشکار شدند واو روی گردان برگشت)

فكأنني وكأنه وكأنها — أملٌ ونيلٌ حالَ دونهما القضا

(و گویی من واو وآنها — آرزو وکامیابی که قضا وقدر بین آن دو حائل شد)

تقسیم تشبیه باعتبار وجه شبه

بطوری که در تعریف تشبیه اشاره شد غرض از تشبیه دو چیز را در صفت یا بیشتر مشترک
شرکت دادن و قرار دادن است و این صفت حالت را وجه شبه مینامند مثلاً در این تشبیه
خلیلٌ کالخاتمِ وجه شبه بخشندگی و کرم است . وجه شبه ممکن است وجود حقیقی داشته
باشد . زیدٌ کالاسدِ و همچنین که شجاعت در اولی و ثانی بطور
در هر دو وجود حقیقی دارد و ممکن است تخییلی باشد مانند یا مَنْ لَهُ شَعرٌ کَحَظّی اَسْوَدُ
(ای کسی که موی تو بمانند بخت من سیاه است) که سیاهی در بخت تخیلی است .
و از احکام وجه شبه اینست که باید در مشبه به قویتر باشد و گرنه تشبیه مقلوب خواهد شد
تشبیه را باعتبار وجه شبه بچند گونه تقسیم کرده‌اند

تقسیم تشبیه از حیث وحدت و تعدد وجه شبه

وجه شبه یا واحد است یا متعدد و اگر واحد است یا حقیقی است یا غیر حقیقی پس وجه شبه از حیث وحدت
و تعدد وجه شبه شش قسم است . اول واحد حقیقی و آن یا حسی است یا عقلی حسی مانند طرفین
آن محسوس باشد مانند وَخَدُّهُ کالوَرْدِ و اشعار آن و آنچه عقلی است
طرفین آن هر دو عقلی باشند مانند
مَثَلُ اَهلِ بَیتی مَثَلُ سَفینَةِ نوحٍ مَن رَکِبَها نَجا وَمَن تَخَلَّفَ عَنها غَرِقَ
(مثل خاندان من چون کشتی نوح است که هر که در او سوار شد نجات می‌یابد و هر که از آن تخلف کند
غرق میشود) «طرفین این حدیث و سفینه نوح عقلی باشند»
یا هر دو عقلی مانند العلم کالحیاة و یا یکی عقلی باشد و یکی حسی مانند
العلمُ کالنور . و وجه شبه هدایت است .

و العطر کخلق الکریم (عطر چون خلق کریم است) چون وجه غیر حقیقی و آن هیئت عارضه است

که از ترکیب چند چیز حاصل شده باشد و آن نیز چند چیز است یا تمثیل باشد.

البدر فی کبد السماء کدرهم ملقی علی دیباجة زرقاء

(ماه در وسط آسمان چون درهمی است که بر دیبای کبود رنگی افتاده باشد)

تمثیل مانند: مثل الذین حملوا التوراة ثم لم یحملوها کمثل الحمار یحمل اسفارا

(داستان یهودیان که تورات را بر ایشان تحمیل شد و از آن بهره نبردند چون الاغی است که بارش کتاب باشد)

یا مفرد و این قسم هم ممکن است محسوس باشد یا معقول یا مختلف باشد یا مرکب باشد مانند

حملت لونا ولینا واعتدالا ولحظا قاتلا مثل الرماح

([illegible] رنگ [illegible] و نرمی [illegible] نیزه های کشنده [illegible] ما)

یا مرکب باشد مانند.

طلوق شدید الباس راحته کالبحر فیه النفع والضرر

(دست او در [illegible] و کف او چون دریا هم سود میرساند و هم زیان دارد)

و مختلف باشد مانند.

لما البدر کاس وهی شمس یدیرها هلال وکم یبدو اذا مزجت نجم

(ماه شب چهارده جام است و خورشید است که هلال آن را میگرداند و چه بسا ستارگان که با آن ممزوج

شدن [illegible] ظاهر میشوند)

باید دانست که تشبیه را هنگامی که وجه شبه واحد غیر حقیقی باشد تمثیل نیز گویند.

تقسیم تشبیه باعتبار ذکر وحذف وجه شبه

در تشبیهات گاهی وجه شبه صریحاً ذکر میکنند و تشبیه را در این صورت مفصل نامیده‌اند مانند (
شبیهُ البدرِ حسناً وضیاءً ومنالاً وشبیهُ الغصنِ لیناً وقواماً واعتدالاً
(مانند ماه است در زیبائی و درخشندگی و چون شاخه درخت است در نرمی و قوام و اعتدال)
واگر وجه شبه ذکر نشده باشد تشبیه را مجمل مینامند. در تشبیهات شعرا و ادبا گاهی از تشبیه
مجمل بیش از [illegible] دیده میشود و امثله آن در سابق گذشت.

تقسیم تشبیه باعتبار وضوح وخفاء وجه شبه

وجه شبه اگر واضح و روشن باشد بطوریکه ذهن مخاطب در انتقال از مشبه به مشبه به بفکر و تأمل
محتاج نباشد تشبیه را مبتذل و قریب مینامند مانند فلانٌ اَنْضَرُ مِنَ العُقار
(فلانی از باده بشاش‌تر است). واگر وجه شبه غرابتی داشته باشد و ذهن مخاطب
در انتقال از مشبه به مشبه به بفکر و تأمل محتاج باشد: تشبیه را غریب و بعید مینامند
مانند الشمسُ کالمرآةِ فی کفِّ الاشلّ که وجه شبه هیئتی است که از گردی
و درخشندگی و حرکت سریع و تموج از هر طرف پیدا میشود و دریافتن آن محتاج بتأمل است

ادات تشبیه

ادات تشبیه لفظی است که همانندی را میرساند مانند (کاف) و کأنّ
و مثل و... و کأنّما و هر لفظی که معنی شباهت از آن مستفاد گردد از قبیل الفاظی
که از ماده شباهت و مماثلت و محاکات گرفته شود مانند یُضاهی
و یحاکی و یشابه و یماثل. کاف و مثل و شبه را در اول مشبه به و کأنّ
و شابه و مرادفات آنرا در اول مشبه میآورند مانند زیدٌ کالاسد، زیدٌ مثل الاسد
و زیدٌ شبه الاسد و مانند کأنّ زیداً اسدٌ و شابه زیدٌ اسداً. بدانست که کأنّ
وقتی معنی تشبیه را میرساند که خبرش جامد باشد مانند کأنّ علیاً اسدٌ و اگر خبرش
مشتق باشد معنی شک و تردید را میرساند نه تشبیه را مانند کأنّک فاهمٌ (گویا تو میفهمی)

مانند

كأنّك من كلّ النفوس مركّبٌ فأنت الى كلّ النفوس حبيبُ

(گویا تو از تمام نفوس ترکیب شده ای و تمام نفوس ترا دوست میدارند)

گاهی عوض ادات تشبیه فعل میآورند که دلالت بر تشبیه میکند لکن از ادات تشبیه محسوب نمیشود
و این گونه افعال اگر معنی یقین باشد نزدیکی شباهت و اگر معنی شک و تردید باشد دوری
شباهت را میرساند مانند: فلمّا رأوه عارضاً مستقبل اودیتهم قالوا هذا
عارضٌ ممطرنا (و چون چیزرا دیدند که ظاهر شد رو به وادیهای آنان گفت
این ابری است که به باران خواهد داد ما را) و مانند: و اذا
رأیتهم حسبتهم لؤلؤاً منثوراً (و هر وقت آنها را ببینی گمان میکنی مروارید پراکنده اند)

تقسیم تشبیه باعتبار ادات

تشبیه باعتبار ادات هم قسمت میگردد مرسل: تشبیه مرسل آنست که ادات آن ذکر شده باشد
مانند هُوَ کالبحرِ کَرَماً (او چون دریاست در بخشندگی) تشبیه مؤکد آنست که ادات آن
ذکر نشده باشد مانند هُوَ بحرٌ فی الکَرَمِ (او در بخشش دریاست) تشبیه (و در ترکیب) که
گاه مشبه به را بمشبه اضافه میکنند مانند وَالرّیحُ تَعبَثُ بالغُصُونِ وَقَد جَرى ذَهَبُ
الأَصِيلِ عَلى لُجَيْنِ الماءِ (باد با شاخه های درخت بازی میکند در حالیکه طلای شامگاه بر
نقره خام آب جاریست) تشبیهٔ — هرگاه ادات تشبیه و وجه شبه هردو محذوف باشد
تشبیه را بلیغ میشناسند مانند:

فاقضوا مآربکم عجالاً انّما ... أَعمارُکم سَفَرٌ مِنَ الأَسفارِ

(حاجتهای خود را زود انجام بدهید ... زیرا که عمرهای شما سفری از سفرهاست)

فوائد تشبیه

غرض و مقصودی که متکلم از تشبیه دارد فایده تشبیه گویند و فواید تشبیه در غالب برای مشبه عاید میشود و آن فواید بقرار ذیل است

۱ــ بیان حال مشبه مانند :

اذا قامت لحاجتها تثنت — كأن عظامها من خيزران

(هر وقت برای کاری بلند میشود تثنی میکند — چنانچه گوئی استخوانهایش از خیزران است)

که مقصود شاعر بیان حال (نرمی اندام) است .

۲ــ بیان امکان مشبه و آن در وقتی است که نسبت دادن بمشبه حالتی را که غریب و غیر ممکن آید در اینوقت بوسیله تشبیه امکان آن حالت را به نظر مخاطب میرساند مانند

وبلاه ان نظرت وان هي اعرضت — وقع السهام ونزعهن اليم

(و آزمایش آن اگر نگاه کند و اگر روی بگرداند — که نشستن تیر و کشیدن تیر هر دو دردآور است)

شاعر در این بیت خواسته است ممدوح خود این حالت را ثابت کند که لطف و قهر او هر دو مایه درد و رنج است و چون این حالت ظاهراً ممکن نمینماید بوسیله تشبیه بتیر که نشستن و کشیدن آن هر دو دردآور است امکان این حالت را مدلل میسازد ۳ــ بیان مقدار حالت است که وصف کرده را ثابت میکند در چه درجه از شدت و ضعف است که در بسیاری است مثل اینکه برای بیان درجه سیاهی گویند مانند رنگ خشک است و مانند این بیت .

فيها اثنتان واربعون حلوبة — سودا كخافية الغراب الاسحم

(در آن مرتع چهل و دو شتر شیرده میباشد — که سیاه مانند پر کلاغ سیاه اند)

در این بیت مقدار سیاهی شتران را به پر زاغ تشبیه کرده است .

۴ــ تأکید و تقریر حالت مشبه بنفس سامع حالتی را که برای مشبه ثابت است بتقریر و تقویت آن احتیاج دارد مانند

ان القلوب اذا تنافر ودها — مثل الزجاجة كسرها لا يجبر

(دلها که هر وقتی که دوستی شان زایل شد مانند شیشه است که شکست آن ترمیم پذیر نیست) که بیان حال دلها را بشکستن شیشه تشبیه کرده است تا بگوید آنها را بامر محسوس تجربه اثبات کرده باشد ۵ــ امکان وجود مشبه و آن در وقتیست که وجود مشبه امری غریب باشد که در وجود آن تردید رود که در اینوقت بوسیله تشبیه بیقین میرساند که وجود آن ممکن است مانند

فان تفق الانام وانت منهم — فان المسك بعض دم الغزال

(اگر بر مردم برتری داری با آنکه از ایشان هستی عجب نیست . زیرا که مشک هم پاره از خون آهو است)

که در این بیت میخواهد بگوید که ممدوح من با آنکه از مردم است طوری بر آنها برتری دارد که نوع مستقل محسوب میشود و چون وجود این امر غریب بنظر میآید بوسیله تشبیه بمشک امکان آنرا بیان میکند :

۶ــ مدح مشبه مانند :

كأنك شمس والملوك كواكب — اذا طلعت لم يبد منهن كوكب

(گویا تو خورشید و سایر پادشاهان ستارگانند — که وقتی که خورشید طلوع میکند ستارگان از نظرها پنهان میشوند)

۷ــ ذم مشبه مانند

واذا اشار محدثا فكأنه — قرد يقهقه او عجوز تلطم

(وقتی که در حال سخن گفتن اشاره میکند — گویا بوزینه است که قهقهه میزند یا پیرزنی است که طپانچه بصورت میزند)

۸ – م   وارونه شده باشد :

أُنْظُرْ إِلَيْهِ كَزَوْرَقٍ مِنْ فِضَّةٍ   قَدْ أَثْقَلَتْهُ حُمُولَةٌ مِنْ عَنْبَرٍ

دا نظر کن ماه را که چون زورقی است از نقره   که بارش از کثرت عنبر او را سنگین کرده است

باید دانست که گاهی تشبیه را معکوس میکنند یعنی مشبه را مشبه به و مشبه به را مشبه میسازند و ادعا میکنند
که وجه شبه چنین مینمایانند که مشبه در وجه شبه کاملتر از مشبه به است که این گونه تشبیه را تشبیه معکوس گویند
و فایده آن مشبه به مانند خود ... [illegible]
روشن است چنانکه شاعر گوید :

وَبَدَا الصَّبَاحُ كَأَنَّ غُرَّتَهُ   وَجْهُ الْخَلِيفَةِ حِينَ يُمْتَدَحُ

(بامداد آشکار شد چنانکه گویی سپیدی او   چون روی خلیفه است هنگامی که مدح او را بکنند)

که بامداد را بروی خلیفه تشبیه کرده با اینکه روی او در روشنی کاملتر از بامداد است

تقسیم تشبیه باعتبار غرض

تشبیه باعتبار غرض و مقصود بر دو قسم است مقبول و مردود . تشبیه مقبول آن است که غرض متکلم بوسیله آن حاصل گردد و مردود آن است که چنین نباشد . و آن وقتی است که مشبه به در وجه شبه کاملتر از مشبه نباشد

امثله برای تشبیه

کأنّ ملامح ابی وائلٍ
معاوجة القمر الآفلِ

در رنگ گویی که ماه ابر دارد
(چون بازگشت ماه غروب کرده است)

ومستقرٍّ على كرسيه تعبٍ
روحي الفداء له من منصبٍ نصبٍ (تعب)

رأيته سحراً يقلي زلابيةً
في رقة القشر والتجويف كالقصبِ

كأنما زيته المقلي حين بدا
كالكيمياء التي قالوا ولم تصبِ

يلقي العجين لجيناً من أناملهِ
فيستحيل شبابيكاً من الذهبِ

شخصی که بر کرسی نشسته و خسته بود
ای جان من فدای چنین خسته و ماندهٔ

در وقت سحرگاه دیدم که زلوبیا میپخت
که در نازکی پوست و تو خالی بودن چون نی بود

روغن جوشان او در وقتیکه بنظر رسید
چون کیمیائی است که اوستادان گفته اند و درست نیامده

زیرا خمیر را مثل اینکه چون نقره بود
از انگشتان خود میریخت و تبدیل بشبکه‌های طلا میشد

ترى أنجم الجوزاء والنجم فوقها
كباسط كفٍّ ليقطف عنقودا

می‌بینی ستارگان جوزا را در حالیکه پروین بالای آنهاست
(چون شخصیست که دست خود را دراز
کند تا خوشهٔ انگور بچیند)

قد كان يحكيك صوب الغيث منسكباً
لو كان طلق المحيا يمطر الذهبا

حکایت میکنند از تو ریزش باران
(اگر باران گشاده رو بود و طلا میبارید)

داشت [illegible] خانه [illegible] اسم او [illegible] گفت [illegible]

[illegible] بود چه گنجشک

[illegible] گفت مادرش [illegible] که این چه [illegible] پدر [illegible] مادر [illegible]

این بچه [illegible] این قصه [illegible] علی [illegible] خانه

داشت عباس

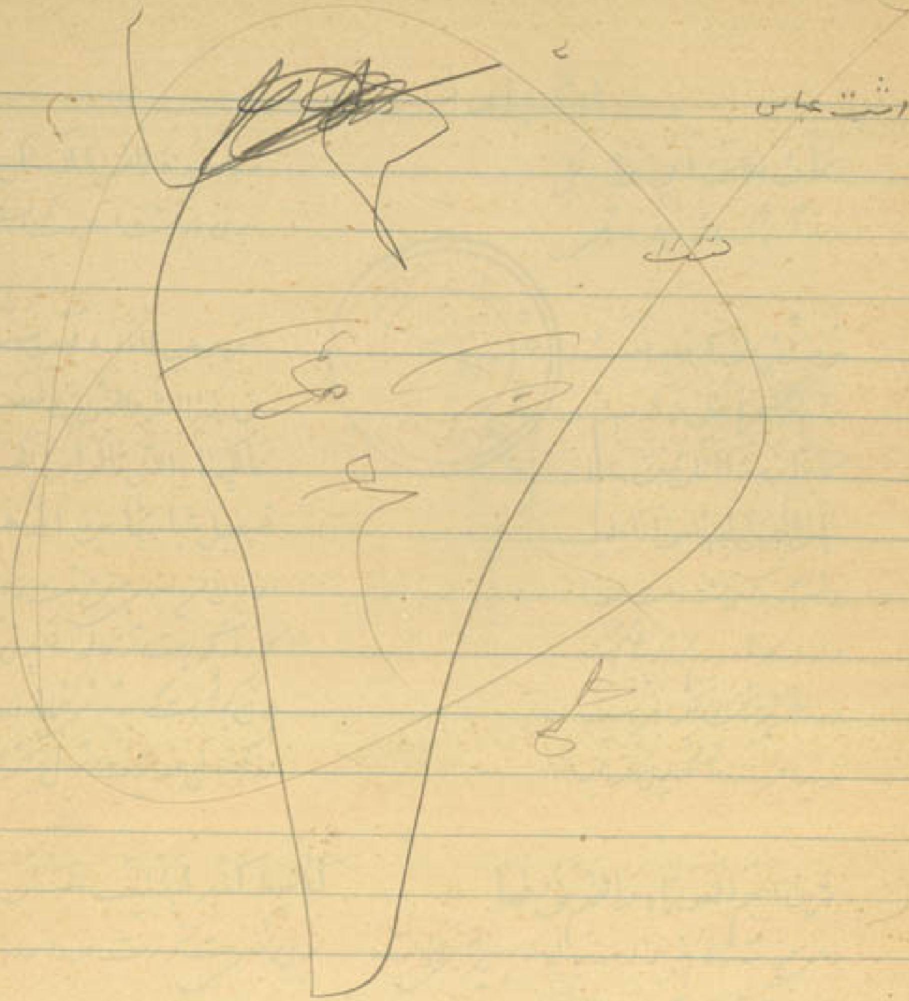

[illegible]

ایه انا مسی تانا وانار بالتو ماهرد ایه انا وطن خزیجا

ایران من نان انار بانو دارد

ایران وطن عزیز ما است ایران را دوست میداریم نان ما نان خوب است
درخت انار گل قرمز دارد بانو وارد شد × راه هاشم میوش به ماهی
یک باد در راه است برو هاشم باهوش است باغ ما درخت به دارد
جواد از آب ماهی گرفت یک یک از در بیرون بروید درس را
باید خوب یاد گرفت × بهرام صبح زود از خانه بیرون میرود از
پنبه پارچه بافته میشود پیاله را بیشتر از مس میسازند گربه دشمن موش
است میوه کشش تابستانی است خانه کوچه روزانه پایه همسایه
خانه ما در کوچه البرز است محمد جمشید پسر همسایه ما است پایه میز شکست
فرشیده در سایه درخت ایستاده

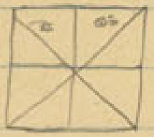
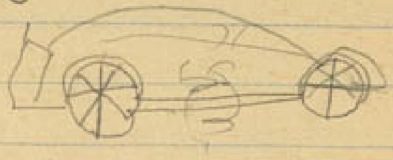

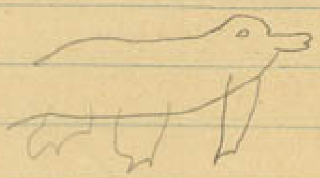

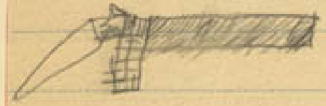

این جمله‌ها را بخوانید

۱ نماز عبادت خدا است پادشاه [illegible] ایمان است ما فرزندان او هستیم [illegible] جان و دل او را دوست

دارم هیچ کار را ناتمام نباید گذاشت [illegible] است یک روزه آباد [illegible] خراب

است [illegible] دهقان محبت [illegible] خاطر آفتاب آباد [illegible] خوب بچه بیرون [illegible] درد [illegible]

بلند ساخت [illegible] است [illegible] قابل است آفتاب تابنده است این ده

آباد است [illegible] پادشاه [illegible] سؤال [illegible] سؤال میکنند [illegible]

[illegible] میکنید [illegible] قبل [illegible] میگیرند [illegible] خوب [illegible] میکنند

++ [illegible] جواب [illegible]

بیان است [illegible] وقت [illegible] است [illegible] پدر [illegible]

بی [illegible] بابا [illegible] بیچاره [illegible] آمدی خدا [illegible] نزدیک [illegible] است [illegible] کار [illegible]

تا یاد بگیری [illegible]

بی زبان و بی زبان در نهفت زبان مطوی ردیف ما باید تو در مطلب رسا بیدا بی تحقیق جاه دم

خوبی است چطور از بغرور ده ~~اسیر~~ روز است در هفت لقا بود کی با او شکل هکاری داشت

باز برد نقش نقطه فروتن است چقدر در هجه شوریده و با اراده است

۱ــ مثار بضم اول صیغه اسم مفعول است بمعنی مرتفع ، برانگیخته شده . نقع : غبار .

تهاوی : صیغه مضارع از باب تفاعل در اصل تتهاوی بوده تاء اول تخفیف افتاده است بمعنی ساقط . تهاوی النجوم : ای تساقط بعضهم مع بعض .

تشبیه مرکب که در آن طرفین تشبیه مرکب است . مثال از فارسی امیری گوید :

فروهشته بر گردن او جعد او چو ماری دم اندر گلو تاخته بهم بر زده نقار بر ده فراز

چو ماری لب پر گرد گنجی فراز . ازرقی گوید : چهره دلبر چو اندر عکس رویید اشک

راست پنداری پری در شاخ مرجان شد نهان . نظامی گوید :

چو بر فرق آب می انداخت ازرق فلک بر ماه مروارید می بست .

بیت از [illegible] .

۲ــ مثال از نظم فارسی عبدالواسع جبلی گوید : زلفین تو قوس است برانگیخته از عاج رخسار تو شیرین کمان برانگیخته یار

[illegible] رخسار است [illegible] وجه شبه اشتراک [illegible] است .

۳ــ وکان اجرام النجوم . . . بیت از ابوطالب رقی است . مثال از شعر فارسی انوری گوید :

ز رشک ترکی او می نوردد بر نقش چنانکه ریخته بر سبزه دانه‌های گهر

١ — يا صاحبي تقصيا نظريكما تريا وجوه الارض كيف تصور
تريا نهارا مشمسا قد شابه زهر الربى فكأنما هو مقمر

[illegible]

٢ — [illegible]

[illegible]

١ — [illegible]

٢ — [illegible]

٣ — [illegible]

۱ — کان سعید . . . شاهد از شعر فارسی انوری گوید:

باز شنیری ای سگ گرد قطب جهان که گرد حصه پرورده گرم سپهر
بر آن شال همی تافت راه کهکشان که در نفشه شان مه برکشیده سقف سپهر
ز بیم که تا بید انجم شب پروین چنانکه در قدح لاجورد است درر

۲ دگان الحق . . . شاهد از شعر فارسی ترجمه:

راست پنداری شاخ درختان بهار زلف مشکین است بر رخ یار

يَا صَاحِبَيَّ تَقَصَّيَا نَظَرَيْكُمَا تَرَيَا وُجُوهَ الأَرْضِ كَيْفَ تَصَوَّرُ
تَرَيَا نَهَاراً مُشْمِساً قَدْ شَابَهُ زَهْرُ الرُّبَى فَكَأَنَّمَا هُوَ مُقْمِرُ

زهر: مصدر بمعنی حسن و رونق رُبی جمع رُبوه: تپه ها.
بیت از ابو تمام طائی است و شاید زهر بضم اول و ثانی بمعنی شکوفه ها باشد.

شاهد از نظم فارسی: گل سرخ آنچه با من جو زیبا رخ شاهدان خوش.

۱ — وکان الجو ... مثال از نثر فارسی:

صبح را نگر پس پرده‌ی بهاران نمودست که پس تنگین مرزوی ببدین غلق کی

تیره و سیاه و تفاوت لبد میر بر هر مرز عالم خیال است و از آنجا که غبار چشند و جوهر داره

این بیت انوری مناسب‌تر است: ساقی بر باده‌ی رنگین چنان آید بچشم کز میان آب روشن بر فروزی آذری

آتش میان آب اندر حقیقت خلاف مصر است.

۲ — ~~مشرفی~~ ... یقتلنی ضمیر مستتر است که بر میگردد به هر سلکی که معلوم است. ابن قتیبه را تکیه در بیت اول

چنین است: یغط غطیط البکر شد خناقه لیقتلنی والمرء لیس بقتال. مشرفی: منسوب است

بمشرف ~~...~~ از دهات عرب در حوالی شام نزدیک ارض ... (

مضاجع: صیغه اسم مکان: خوابگاه. مسنونة: اسم مفعول از سن یسن بمعنی تیز کردن که در وصف آن

و سن الزجاج: رنگ ... و مانند نیش سر نیزه است. انیاب جمع ناب بمعنی دندان ... .

مثال از فارسی: بدست اندرون خنجر آبدار چو دندان نهنگ مردم شکار

راست گوئی چون فرود آید ز تیغ کوه میغ که پیدا شد ... فرود آمد ... ان

۴ — تسمیه کل باسم جزو: ارسلت العیون فی المدینه یعنی

جاسوسان را بهر طرف فرستادم. عین بمعنی جاسوس است و قرینه‌ی ارسال است.

شعر از نظامی گنجوی: هر آنکس به دانش برد راه راست به هر کو ... دیده بکار است

۵ـ اقرام : طلع الضوء ؛ ای أنس . بدو اقرام است .

؛ بیده شو ؛ هم ماهی و شهر شو ؛ هم ماهی شو ؛ نه : فرجعوا الی انفسهم ؛ ای
الی ارائهم . ؛ هم شهر شو ؛ نه : شهرنا الحمیاء ؛ ای الحمر والد الشرقی
آنست و در روی حنی که شیر دست خرست معنی آن است .

۶ـ آلیت : فاتوا به علی اعین الناس ؛ ای ع نظرهم جو گه جمع ؛ الت
نشد .

۷ـ تیره ش به ~~[illegible]~~ بکسه درگرسنه ونهد است : وآتوا الیتامی اموالهم
یی آنکه نه کریم بودند .

۸ – تشبیه بستن را بگویند : انی ارانی اعصر خمراً . مراد از خمر فشرده
انگور است که بعد از آن شراب شود .

۹ – تشبیه شی به شی : بنت قلیلاً ما دیه ای اهی ما دیه فانه تعیش
لهم .

مثال در نظم دری : زمین پر سرکوب آتش از چه نشست داش بر سر آن که .
از جمله برخاست . یعنی از آن جهت
وادیم جهت است جاری شدن نهر و میراب

۱۰. آیه‌ی ۱۰۷ آل ع : ففی رحمة الله هم فیها خالدون .

مقصود بهشت است که محل حلول رحمت است .

مثال از نظم فارسی : از دیده اگر رفتی در دل همه جایی چون رحمت حق بودی در رحمت حق ایمنی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

١٩

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

(استعاره باعتبار ذکر طرفین)

استعاره یا تصریحیه است یا تخییلیه . اگر در کلام تنها لفظ مشبه به ذکر شود استعاره را تصریحیه گویند

مانند :

فأمطرت لؤلؤاً من نرجسٍ وسقت   ورداً وعضّت على العنّاب بالبَرَدِ

مثال در نظم پارسی

ژاله از نرگس فرو بارید و گل را آب داد   وز تگرگ روح پرور مالش عناب داد

و اگر مشبه ذکر شود و مشبه به حذف شود با ذکر لازم آن استعاره تخییلیه است : مانند این بیت :

وإذا المنيّةُ أنشبت أظفارها   ألفيتَ كلَّ تميمةٍ لا تنفعُ

مرگ را بحیوان درنده تشبیه کرده و مشبه به که حیوان باشد حذف و از لوازم آن ~~ناخن~~ ناخن را ذکر کرده است .

مثال در فارسی

چو بگشادت لعل شکّرین   گهر ریز چون لؤلؤ یاسمین

۹۸۲۷
۸۸۹۸٤

استعاره باعتبار لفظ مستعار

استعاره باعتبار لفظ منقسم میشود باصلیه و تبعیه :

۱- اَصْلیه : آنست که مستعار منه اسم جنس یا اسم معنی باشد مانند اسد برای شجاع
و قتل برای ضرب شدید .

مثال دیگر انوری گوید

فرو گسسته نقاب عنبرین شبی — فرو گسسته نجوم تاب بموی سکه
همی گرفت بدندان عقیق در یاقوت — همی نهفت نقطه‌ی بنفشه در مو ره

۲- تبعیه : آنست که لفظ مستعار فعل یا شبه فعل یا مشتق یا حرف باشد و علت تبعیه بودن آنست
چنین باشد که استعاره بموصوف است و فعل و مشتق و حرف صلاحیت آنرا ندارد زیرا بطور موصوف
حقایق نیز اول مقرر شده تا به صلاحیت دلالت دارد و چون فعل و مشتق غیر مقرر است

جسم تعلیمی چیزی است که عارض جسم طبیعی شود و وی قابل انقسام به سه طول و عرض و عمق

که نهایت جسم تعلیمی است

بخلاف سطح که قابل انقسام طول و عرض است ~~و خط قابل انقسام است تنها در طول~~
و خط که نهایت سطح است و قابل قسمت است تنها در طول و نقطه که نهایت
خط است غیر قابل قسمت است نه در طول و نه در عرض و نه در عمق.

این یک معنی ماده است و در اصطلاح عبارت از معنی صورت جسمیه.

صورت عبارت از جوهری است حال در جوهر دیگر که محل است و بعبارت اخری
جوهری است که جوهر دیگر فعلیت شیء باو باشد مانند نطفه که انسان بالقوه است
و صورت عبارت از جوهری که فعلیت شیء باو باشد بالفعل مانند صورت انسانیه

نوع دوم قسم جوهر چهارم قسم است که جوهر یا مجرد است و یا غیر مجرد و مجرد یا به بدن
تعلق تدبیری دارد یا ندارد قسم اول که مجرد است و تعلق به بدن ندارد او را عقل نامند و قسم دوم
که دارد مجرد است متعلق جسم است او را نفس نامند و آن جوهر که مجرد نیست یا مرکب است
یا بسیط و بسیط را اگر مرکب است جسم نامند و اگر (مرکب از هیولی و صورت است) و اگر
بسیط است یا محل یا حال. اگر محل است هیولی و اگر حال است صورت
نامیده میشود.

تعریف بیان

۱- کلمات هر زبان، الفاظی هستند که در برابر معانی مفروضه وضع شده‌اند و چون نسبت لفظ به معنی را در نظر گیریم معنی آن را معنی وضعی گویند.

۲- لفظ به سه طریق بر معنی دلالت میکند:

الف- بطریق مطابقه و آن اینست که بر تمام معنی موضوع له دلالت کند مانند آفتاب (معنی کره درخشنده و گرمی دهنده)؛ درخت (معنی رستنی دارای ریشه، ساقه، تنه، شاخه)؛ جهان (معنی تمام عالم).

ب- بطریق تضمن و آن اینست که بر جزئی از اجزاء موضوع له دلالت کند مانند دلالت: درخت، ساعت، دست و جهان بر: شاخه درخت، زنگ ساعت، پنجه دست، کره ارض (مثلاً بلبل روی درخت نشسته، ساعت چه زد، دست یتیم را ببرید، از جهان رفت)

ج- بطریق التزام و آن اینست که لفظ بر چیزی دلالت کند که خارج از ما وضع له ولی لازمه ذهنی آن باشد مانند دلالت آفتاب، آب، آتشین سیر شدن بر: نور آفتاب، باده و بیزار شدن (آفتاب در اطاق افتاد؛ آب آتشین آتش جان و دل است، از جهان بریده‌ام)

۳- دلالت الفاظ بر معانی بطور مطابقه در وضوح یکسان است چنانکه هر یک از الفاظ ستاره، اختر، نجم و کوکب دلالت بر جرم سماوی معین کند و یکی را نمیتوان گفت دلالتش بر آن معنی اوضح از دیگری است.

۴- دلالت الفاظ بر معانی بطریق تضمن و التزام متفاوت است یعنی ممکن است دلالت یک لفظ بر معنی مطلوب اوضح از لفظی دیگر باشد مثلاً هر یک از کلمات چشمه آب، آب اطراف(؟)، آب آتش مزاج بر باده دلالت مینمایند ولی در وضوح دلالت متفاوتند.

۵- گوینده یا نویسنده بمیل خود اراده میتواند بکار بردن الفاظ بطریق تضمن

و التزام هر معنی مقصود را بکیفیت مختلفه یعنی بعبارت دیگر ترکیب ادا نماید که در وضوح دلالت متفاوت باشند و مطابق اصول قواعد علم بیان.

۶- علم بیان مجموع اصول و قواعدی است که طریق ادا نمودن یک معنی را با ترکیبات عدیده که در وضوح دلالت متفاوت باشند بما تعلیم میدهد.

«مباحث»

۷- از مقدمه معلوم شد که در علم بیان از الفاظی بحث میشود که بر غیر ما وضع له دلالت مینمایند. و چون هر کلمه که معنی غیر موضوع له اراده شود از دو قسم خارج نیست یا قرینه‌ای در کلام وجود دارد که معنی موضوع له اراده نشده و یا آنکه چنین قرینه‌ای موجود نیست و معنی موضوع له را هم میتوان اراده کرد قسم اول را مجاز گویند مانند فلانی درازی کار (دست) دارد و دوم را کنایه گویند مانند در برابر شما اسرار نگفته‌ام».

۸- در مجاز باید بین معنی اصلی (حقیقی) و معنی مجازی علاقه و مناسبتی باشد تا استعمال لفظ در معنی مجازی ممکن شود این علاقه یا تشبیه است یا غیر تشبیه، اگر تشبیه باشد آنرا استعاره نامند مانند برق گرفته و کف دار بر پیشانی هرچه را ببرد و جریان جاری دارد - و اگر غیر تشبیه باشد آنرا مجاز مرسل گویند.

۹- بمناسبت فرق در علم بیان از تشبیه، استعاره، مجاز مرسل و کنایه بحث میشود و چون استعاره نوعی از مجاز است پس مباحث علم بیان سه است: تشبیه، مجاز و کنایه.

«تشبیه»

۱۰- تشبیه آن است که دو چیز مختلف را در یکی از صفات با هم شریک قرار دهند.

۱۱- در هر تشبیهی چهار چیز لازم است که بدون آنها تشبیه صورت نگیرد اول و دوم

مشبه و مشبه به را طرفین تشبیه و سوم وجه شبه و چهارم ادات تشبیه و پنجم غرض از تشبیه

۱۲ - طرفین تشبیه ممکن است هر دو از محسوسات باشند مانند: چون فلک

[illegible] از لاله و نسرین چو نقش قندها

و ممکن است هر دو از معقولات باشند مانند: [illegible] که روح محفوظ است

[illegible] - و ممکن است مشبه حسی و مشبه به عقلی باشد یا بالعکس

روی چون [illegible] زلف چون [illegible] مانند:

[illegible] و هیچ [illegible] است بر مردم دانا [1]

۱۳ - مراد از محسوس یا حسی آن است که خود آن یا اجزاء مرکبهٔ آن یکی

از حواس ظاهره یا باطنه درک شود و معقول یا عقلی آن است که عقل [illegible]

آن را درک نماید نه حواس ظاهره مثلا در این شعر انوری: ساغرش پر باده

رنگین چنان [illegible] کز میان آب روشن بر فروزان آذری مشبه به

حسی است زیرا اجزای آن که آب و آتش باشد با حس ظاهره دیده میشوند و آتش

چون آب افروخته امری است که فقط خیال آن را تصور نماید [2] و در این

بیت [illegible] در تشبیه بشر: آن چنین گفت [illegible] پا [illegible]

[illegible] مشبه به عقلی است زیرا دیو وجود خارجی ندارد و

[illegible] است

۱۴ - امری را که مشبه و مشبه به [illegible] و این

[illegible] ممکن است حقیقت داشته باشد و ممکن است [illegible] باشد:

[illegible] چون [illegible] [4]

---

(۲) [illegible]

(۱) [illegible]

(۳) [illegible]

این قسم تشبیه [illegible]

(۴) [illegible]

[illegible]

۱۵ - وجه شبه یا حقیقت و ذاتیست طرفین است [illegible]

[illegible] صفت یا حقیقی است [illegible]

[illegible] اضافی است [illegible] امری است متعلق به

[illegible] صفت حقیقی نیز یا حسی است یا عقلی مثال صفت حقیقی حسی [1]

[illegible] چون چهره [illegible]

مثال صفت حقیقی عقلی: [illegible]

مثال صفت اضافی [illegible]

۱۶ - وجه شبه گاهی یک چیز است [illegible] چند چیز [illegible] یک چیز است [illegible] واحد

حقیقی است [illegible] واحد [illegible] وجه شبه واحد حقیقی است مانند

[illegible] [2]

[illegible] است

وجه شبه مرکب [illegible] [3]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

---

(۱) [illegible]

(۲) [illegible]

(۳) [illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۷ - ادات تشبیه کلمه ایست که برای افادهٔ معنی همانندی در عبارت آورده و از قبیل
چون، چو، چنانکه، مانند، برنگ، بسان، بشکل، گوئی، گوئیا، همچو، مانا و نظیر
۱۸ - مقصود و غرضی که گوینده از تشبیه دارد غرض از تشبیه یا فایدهٔ تشبیه
نامیده شود و تشبیه چند چیز است:
(الف) بیان امکان وجود مشبه در مورد [illegible] ادعای [illegible] متصور باشد مانند:
گر از خلق [illegible] در خلق [illegible] است ... عجب نبود که [illegible] گویمت
(ب) بیان حال مشبه: [illegible] دارد [illegible] آگاه ... مانند [illegible] (۱)
(ج) بیان درجه و مقدار حال مشبه چون: مانند [illegible]
(د) [illegible] (۲) تقریر حال مشبه [illegible]
مانند: دل [illegible] ... [illegible] (۳)
چون [illegible] در گرداب ... [illegible] غرق شده
(ه) مدح و تزیین مشبه مانند: [illegible] (۴)
(و) ذم و تقبیح مشبه مانند: [illegible] (۵)
[illegible]
مانند: آتش [illegible] در آب [illegible] ... [illegible]
[illegible] اما در وقت [illegible]
[illegible]

(۱) [illegible] چون [illegible] ... [illegible] (ابراهیم)
(۲) [illegible] ... اکنون چه [illegible] (انوری)
(۳) [illegible] ... [illegible] (رودکی)
(۴) [illegible] ... [illegible]
(۵) [illegible] ... [illegible]

۱۹ - [illegible] که [illegible]
[illegible] مانند:
[illegible] چون روز [illegible] ... [illegible] مانند:
[illegible] ... [illegible] (۱)
۲۰ - تشبیه باعتبار طرفین چند قسم است: اول تشبیه مفرد بمفرد [illegible]
مانند [illegible] (۲) [illegible]
[illegible] (۳) دوم تشبیه مرکب
بمرکب [illegible] باشد از چند چیز [illegible] مانند:
[illegible] ... [illegible] (۴)
سوم تشبیه مفرد بمرکب مانند: [illegible]
[illegible] (۵) چهارم تشبیه مرکب بمفرد: [illegible]
[illegible] ... [illegible]

(۱) چون [illegible] ... [illegible]
(۲) [illegible] چون [illegible] آب داده ... [illegible] آب داده
(۳) [illegible] ... [illegible]
(۴) [illegible] ... [illegible]
[illegible]: [illegible] چون [illegible] ... [illegible]
(۳) [illegible] ... [illegible]
(۴) [illegible] چون [illegible] ... [illegible]
(۴) زلف چون [illegible] ... [illegible]
[illegible] تشبیه مفرد بمرکب [illegible] تشبیه [illegible]

۲۱ - تشبیه به اعتبار تعدد طرفین نیز چهار قسم است: اول، تشبیه ملفوف و آن است که چند مشبه
که اول چند مشبه و بعد مشبه‌به‌های آنها را ذکر نمایند به ترتیب مانند(۱): کمان و تیر و تیغ است ابروان
و مژه و نگاه [illegible] دوم، تشبیه مفروق
که چند مشبه و مشبه‌به را پشت سر هم آورند مانند(۲): [illegible]
[illegible] سوم، تشبیه تسویه و آن است که برای چند مشبه
یک مشبه‌به آورند مانند: روز من و موی او هر دو سیاه است(۳) چهارم، تشبیه جمع
و آن است که برای یک مشبه چند مشبه‌به آورند مانند(۴): [illegible]
[illegible]

۲۲ - تشبیه به اعتبار وجه شبه بر دو قسم است: اول، تشبیه تمثیل و آن آنست که وجه شبه آن
منتزع باشد از چند چیز مانند(۵): [illegible]
[illegible]
[illegible] (۶) دوم، غیر تمثیل که وجه شبه از چند چیز انتزاع نشده باشد مانند [illegible].

---

(۱) با فته زلف و شکفته رخ [illegible] — [illegible]
(۲) [illegible]
(۳) [illegible]
(۴) [illegible]
(۵) [illegible] وجه شبه [illegible]
(۶) [illegible]

۲۳ - و باز تشبیه به اعتبار وجه شبه دو قسمت: اول تشبیه مجمل و آن آنست که وجه شبه آن
بطور صراحت ذکر نشده باشد مانند: [illegible]
[illegible]
در این بیت مشبه و مشبه‌به [illegible] ذکر شده و وجه شبه از آن [illegible]
بطور صراحت [illegible] دوم، تشبیه مفصل و آن آنست که وجه شبه آن
در کلام مذکور باشد بطور صراحت ذکر شده باشد مانند: [illegible]
[illegible]

۲۴ - و باز تشبیه به اعتبار وجه شبه دو قسم است: اول قریب یا مبتذل و آن آنست
که وجه شبه آن ظاهر و بفهم هر کس نزدیک باشد مثل اینکه بگوییم: این عسل
مانند برف سفید است. دوم، بعید یا غریب و وجه شبه آن مخفی و فهم آن محتاج
به دقت و فکر باشد: [illegible]
تشبیه هر چه غریب‌تر و بعیدتر باشد بلیغ‌تر است. و تشبیه [illegible] در کلام [illegible]
[illegible] تا از ابتذال خارج شود و این صورت تشبیه را
تشبیه مشروط نامند: [illegible]

---

(۱) [illegible]
[illegible]
(۲) [illegible]
[illegible]
[illegible]
(۳) [illegible]
(۴) [illegible]
(۵) [illegible]

۲۵ - تشبیه به اعتبار ادات دو قسم است : اول مرسل و آن آنست که ادات تشبیه در آن ذکر
شده باشد مانند قرآن فرا آفتاب درخشان چو بر شد آسمان [illegible] شرق کف ساقی شود از
مغرب لب یار آمد ... در تشبیه مؤکد گاهی مشبه‌به را به مشبه اضافه می نمایند
و گاهی مشبه را به مشبه‌به مانند لب لعل و کمند زلف (۱) دوم تشبیه مؤکد
و آن آنست که ادات تشبیه در آن ذکر نشده باشد مانند آنچه گذشت .

۲۶ - تشبیه به اعتبار غرض به مقبول است و مردود . مقبول آنست که غرض
متکلم را کاملاً برساند و این وقتی صورت میگیرد که مشبه‌به در وجه شبه مشهورتر
و مسلم‌تر از مشبه باشد و مردود عکس آن است .

(تبصره - تا اینجا که گذشت از جزوه [illegible] بود از اینجا ببعد جزوه [illegible])

«مجاز»

دوم از مباحث علم بیان مبحث مجاز است ؛ تعریف مجاز در مقابل حقیقت است لهذا
لازم است اول حقیقت را تعریف کنیم تا تعریف مجاز روشن شود :

حقیقت - در لغت بمعنی ثابت است و در اصطلاح (۲) کلمه ایست که در معنی اصلی خود (در لغت)
بر حسب اصطلاح تخاطب استعمال شود با وضع تعیین [illegible] (۳)

مجاز - مجاز در لغت بمعنی محل عبور است و در اصطلاح مجاز (۴) لفظ [illegible] ایست

---

(۱) [illegible] گرفته [illegible] لام [illegible] گرفته [illegible]

(۲) بعضی از قدما مانند سلیمان بن عباد صیمری معتقد بودند که مابین لفظ و معنی مناسبت ذاتی است
برای اینکه دلالت الفاظ ذاتی است نه [illegible] مابین لفظ و معنی اصلی یک مناسبت طبیعیه وجود
دارد که موجب اختصاص لفظ برای آن معنی گردیده اگر محققین این قول را باطل
دانسته اند [illegible] معروف است شرح آن محتاج تفصیل .

(۳) قید تخاطب برای خارج کردن مجاز است زیرا دلالت لفظ بر معنی مجازی بواسطه
قرینه است نه بخودی لفظ . (۴) مجاز دو قسم است مفرد و مرکب ، مجاز مرکب [illegible]

(بقیه) [illegible] در معنی غیر اصلی استعمال شود بشرط اینکه قرینه در کلام باشد که معنی
حقیقی مراد نیست زیرا [illegible] مناسبتی را که در میان معنی اصلی و مجازی لازم است
(علاقه) نامند .

تقسیم مجاز - واضع الفاظ در حقیقت یا واضع لغت است یا شارع یا اهل اصطلاح
خاص و بنابراین هر یک از حقیقت و مجاز چهار قسم است :

(اول) لغوی مانند لفظ شیر که در معنی اصلی آن حیوان درنده معروف و در مجاز بمعنی مرد شجاع است
(دوم) شرعی مانند صلوة که در شرع بمعنی عبادت مخصوص حقیقت شرعیه است و بمعنی دعا
در لسان شرع مجاز شرعی است .
(سوم) عرفی خاص - مانند لفظ فعل که باصطلاح نحویه حقیقت عرفیه و کلمه که دلالت
کند بر وقوع معنی در یکی از ازمنه ثلاثه و مجاز است بمعنی کار
(چهارم) عرفی عام مانند دابه که بمعنی چهارپا حقیقت عرف عام است و بمعنی انسان
مطلق مجاز .

موضوع بحث در علم بیان مجاز لغوی است . چنانکه در تعریف مجاز گفته شد میان
معنی اصلی و مجازی باید مناسبت و علاقه موجود باشد والا استعمال لفظ در معنی غیر حقیقی
غلط خواهد بود و آن علاقه اگر شباهت باشد لفظ را استعاره نامند و اگر
غیر شباهت باشد مجاز مرسل است .

انواع علاقه - باید دانست که برای علاقه و مناسبتی که میان لفظ و معنی غیر اصلی
استعمال کرد بلکه باید نوع آن علاقه معتبر باشد [illegible] در کلام فصحا دیده
شود اینست که گفته اند : مجاز [illegible] موضوع است [illegible] وضع نوعی [illegible] وضع شخصی
و انواع علاقه معتبره مجاز مرسل بسیار است که [illegible] مشهور است [illegible] استعمال است از این قرار است :
أ - علاقه سببیت (۱) یعنی اطلاق لفظ سبب بر مسبب مانند [illegible]

---

(۱) [illegible]

۲- علاقهٔ مسببیت: مانند سرد و گرم بمعنی انقلاب زمانه که گویند فلانی سرد و گرم روزگار چشیده است (۱)
۳- علاقهٔ کلیت یعنی اطلاق لفظ کل بر جزء، مانند: اطلاق لفظ [illegible] بجای [illegible] (۲)
۴- علاقهٔ جزئیت یعنی استعمال لفظ جزء و اراده کل مانند: گردنم زیر بار منت اوست (۳)
۵- علاقهٔ زمانی یعنی چیزی را بنام آنچه در گذشته داشته و یا در آینده خواهد داشت بنامند
(اعتبار ما کان و اعتبار ما یکون) مانند: اطلاق لفظ [illegible] بر کسی که [illegible] کشته [illegible]
و [illegible] گردیده است مثل: [illegible] و [illegible] بدیدهٔ [illegible] بر [illegible]
و اطلاق لفظ نان بجای گندم مثل: نان را بپزید یعنی گندم را بپزید. (۴)
۶- علاقهٔ ظرفیت (حال و محل) یعنی اطلاق لفظ ظرف بر مظروف مانند: [illegible]
مجلس یعنی اهل مجلس و یا بالعکس مانند هذا [illegible] یعنی کل [illegible] (۵)
۷- علاقهٔ آلیت یعنی نامیدن چیزی بنام آلت آن مانند گوش و زبان یعنی
شنیدن و سخن گفتن: [illegible] گوش بسخن [illegible] (۶)
۸- علاقهٔ اشتقاق مانند خلق خدا یعنی مخلوق خدا.

---

(۱) سرد و گرم زمانه ناخورده — [illegible] پرده (سنائی)
(۲) [illegible] دل ز کف آسان برد — دست از [illegible] دستان ببرد (منسوب [illegible])
(۳) عشق [illegible] دل [illegible] — [illegible] (سنائی)
۴- باعتبار ما کان: [illegible] — [illegible] (عطار)
۵- باعتبار ما یکون: ز درد و داغ عشق [illegible] — [illegible]
۶- تسمیه به محل: [illegible] — [illegible] +
۷- تسمیه به حال: [illegible] — در رحمت کردگار [illegible] +
[illegible] — [illegible]
(سعدی)

۷- [illegible] — [illegible]

+ [illegible]

«استعاره»

استعاره در لغت بمعنی عاریه خواستن است و در اصطلاح اهل بیان استعمال لفظ است در
غیر ما وضع له بعلاقهٔ مشابهت با قرینه‌ای که مانع باشد از ارادهٔ معنی اصلی. استعاره
در حقیقت تشبیهی مختصر است که فقط یکی از دو طرف تشبیه ذکر شده باشد چنانکه گوئی:
[illegible] یعنی [illegible] استعاره این است: [illegible]
[illegible] که [illegible] بوده و از آن حذف شده (مشبه [illegible]) و [illegible]
[illegible] و قرینه [illegible] مانع از آن است که معنی اصلی [illegible]
استعاره سه رکن دارد:
۱- مستعارٌ منه (آن معنی مشبه به است)
۲- مستعارٌ له که عبارت است از مشبه
۳- مستعار (آن لفظی است که وضع شده برای مشبه به و از آن [illegible] مشبه [illegible])
اقسام استعاره — اگر در کلام فقط لفظ مشبه به ذکر شود «استعاره مصرحه» (۱)
است مثل قول شاعر: فامطرت لؤلؤاً من نرجس و سقت — وردا و عضت علی العناب
بالبرد ([illegible]) — [illegible]
[illegible] — [illegible]
و اگر لفظ مشبه فقط ذکر شود و [illegible] بعضی لوازم مشبه به را «استعاره مکنیه» (۲) یا
«استعاره بالکنایه» نامیده [illegible] در قول شاعر: و اذا المنیة انشبت اظفارها
الفیت کل تمیمة لا تنفع [illegible] مرگ [illegible]
مشبه [illegible] لوازم [illegible]

---

(۱) [illegible] — [illegible]
۲- [illegible] — [illegible]
۳- [illegible] — [illegible]

الف) اگر مستعارٌ له امر محقق باشد خواه حسی [illegible] چنانکه لفظ استعمال شود در امر حسی مثل اینکه گوئیم دریائی را دیدم که در ... سخن میگفت(1) و یا عقلاً یعنی لفظ استعمال شود در یک معنای محقق و ثابت عقلی است چنانکه در آیه شریفه: اهدنا الصراط المستقیم استعمال شده صراط مستقیم در دین حق استعاره را «تحقیقیه»(2) نامند.

ب) اگر مستعارٌ له امر محقق نباشد نه حساً و نه عقلاً استعاره را «تخییلیه» نامند. شعر ذیل (اظفار) در شعر گذشته: وقتی که مرگ را بحیوان درنده تشبیه کرده قوه تخیل برای مرگ یک چیزی خیال بکند شبیه ناخن و بعد صورت خیالیه را تشبیه کرده بصورت محققه و استعاره نموده لفظ اظفار را از معنی حقیقی برای صورت خیالیه بطریق استعاره تخییلیه در این جا مستعارٌ له که معنی صورت ناخن هم برای مرگ تخییل شده محقق نیست نه حساً و نه عقلاً بلکه موهوم صرف است.

جمعی از بیانیین قائل شده‌اند بر اینکه استعاره تخییلیه و مکنیه با هم متلازمند چنانکه در مثال مذکور بود سکاکی که یکی از علمای معروف است [illegible] بر خلاف آن رفته و استدلال کرده است بقول شاعر: لا تسقنی ماء الملام فانّنی — صبٌّ قد استعذبتُ ماءَ بکائی (یعنی سیراب مکن مرا از آب ملامت زیرا که من عاشق هستم و در نزد من گوارا است آب دیده‌ام) برای ملامت چیزی شبیه آب توهم کرده و لفظ ماء را از معنی حقیقی برای معنی موهوم استعاره نموده است در این جا استعاره تخییلیه هست بدون مکنیه پس قول بتلازم صحیح نیست.

«تقسیم استعاره باعتبار لفظ مستعار»

1 - اگر لفظ مستعار اسم جنس باشد مثل استعاره نور برای هدایت و ظلمات برای ضلالت استعاره را «اصلیه» نامند چنانکه در آیه شریفه: کتابٌ انزلناه الیک لتخرج الناس من الظلمات الی النور - گمراهی تشبیه شده به تاریکی و لفظ ظلمات استعاره گردیده و برای آن بطریق استعاره تصریحیه اصلیه

(1) ذره بروشنی بر تو بجست از کتم — خشک سپید آمد از [illegible]

(2) عقیده ما را در آیه [illegible] — که بهشت [illegible] راه رستگاری.

و هکذا در آیه شریفه: واخفض لهما جناح الذل من الرحمة ذلت را تشبیه کرده به پرنده و لفظ طائر را که مشبه به است برای مشبه یعنی ذلت بطریق استعاره مکنیه لفظ طائر را حذف کرده و به وجود مشبه محذوف با ذکر یکی از لوازم آن یعنی (جناح).

2 - اگر لفظ مستعار فعل یا اسم مشتق و یا حرف باشد استعاره را «تبعیه»(1) نامند چنانکه در آیه شریفه: یحیی الارض بعد موتها تزیین زمین را با نباتات به مفهوم زنده بودن تشبیه کرده و استعاره شده است لفظ احیاء برای تزیین و از آن مشتق شده یحیی بمعنی تزیین و این استعاره را تبعیه گویند زیرا اول تشبیه و استعاره در مصدر جاری شده و بعد به تبع در مشتق آن و هکذا در حرف چنانکه در آیه: فالتقطه آل فرعون لیکون لهم عدواً و حزناً(2) تشبیه کرده عداوت و حزن را به محبت و تبنی که علت غائی التقاط بوده است در ترتب و استعاره نموده لام غایه را از علت غائیه برای مشبه بطریق تبعیت پس استعاره اولاً

(1) [illegible] تا بر تیغ تو گردید زار (چه [illegible] تیغ را [illegible] استعاره کرده)

(2) یعنی برداشتند حضرت موسی را آل فرعون بجهت آنکه دشمن و حزن باشد برای ایشان! در اینجا لام تعلیل در لیکون بطریق استعاره واقع شده است زیرا لام [illegible] غرض است و حقیقت آن در غرض است زیرا که غرض از التقاط فرعون موسی را عداوت و حزن نبود بلکه محبت و تبنی بود ولی چون در عاقبت عداوت و حزن را [illegible] لذا از محبت و تبنی استعاره به عداوت و حزن نموده یعنی التقاط آل فرعون موسی را برای تبنی گویا برای عداوت و حزن بوده است و در اینجا محبت و تبنی و مستعار له عداوت و حزن است و لفظ مستعار حرف لام پس لام استعاره در معنی غرض است که معنی حقیقی لام است و اطلاق آن بر لام بسبیل تبعیت است بطریق [illegible] حالت و از این قبیل است این بیت فارسی: دل ما که بجز [illegible] از بوی [illegible] شنیدیم - در اینجا استعاره تبعیه در حرف (از) است مستعار له [illegible] مثال [illegible] از [illegible] استعاره [illegible] واقع شده و اطلاق آن بر حرف (از) بسبیل تبعیت است.

تشبیه و استعاره در مجرد ... [illegible] ... در این آیهٔ شریفه [illegible]
حبل الله ... برای [illegible] استعاره ... ذکر کرده ... [illegible] ... تشبیه را
در عداوت دوزخ ... از قبیل استعاره مکنیه بوده و ... از لوازم مشبه به [illegible]
... است ... قرینه ... استعاره ... ذکر شده است ... [illegible]
شریفه ... استعاره ... تشبیه ... کلام ... [illegible]
در حصول عداوت دوزخ ... [illegible] ... تشبیه ... [illegible]
ترشیح ... [illegible] ... برای ترشیح عداوت دوزخ .

— تقسیم تقسیم استعاره باعتبار طرفین (مستعار له و مستعار منه) —

استعاره باعتبار طرفین (عنادیه است یا وفاقیه است): استعاره عنادیه آن است که اجتماع
طرفین در یک چیز ممکن نباشد ... و وفاقیه آنکه اجتماع [illegible] ممکن است چنانکه
در آیهٔ شریفه: أَوَمَن كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَاهُ [illegible] فهديناه ... دو استعاره است یکی
استعاره موت برای ضلالت ... عنادیه است زیرا ... گمراهی [illegible] جمع
نمیشود ... استعاره احیاء برای هدایت وفاقیه است زیرا ... زنده
کردن و راه ... نمودن ممکن است ... جمع شود چنانکه در ذات پروردگار .
استعاره عنادیه را (تملیحیه) یا (تهکمیه) گویند وقتی که لفظ در ضد معنای
اصلی بکار برده شود ... چنانکه در آیهٔ شریفه: فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ بشارت
در مورد انذار استعمال شده است ... [illegible] تهکم و استهزا

تقسیم استعاره باعتبار جامع — استعاره باعتبار جامع دو نوع است: ۱- قریب
است و آن ... جامع ... تشبیه ... استعاره ... [illegible]
استعاره ... [illegible] — ۲- غریب است و آن ... جامع ... [illegible]
... چنانکه یزید بن مسلمة بن عبدالملک ... اسب خود گفته:

(۱) چون زکار [illegible] دل پرداخت ... رفت با گل [illegible]

عوّدته فيما ازور حبائبي إهماله وكذاك كلّ مخاطر
وإذا احتبى قربوسه بعنانه علك الشكيم إلى انصراف الزائر

(حاصل معنی را گوئید ... [illegible] ... اوست) [illegible]
... احتبا ... [illegible] ... قربوس ... [illegible]
علک جویدن ... الشکیم ... (آنچه را ... گویند) ... [illegible]
... [illegible] ... دست و پای خود
... [illegible] ... مشغول ... [illegible]
تشبیه ... [illegible] ... طرفین ... [illegible]
... [illegible] ... استعاره ... احتبا ... (۱)

« تقسیم استعاره باعتبار طرفین و جامع »

(۲) استعاره باعتبار طرفین و جامع شش قسم است: ۱- آنکه طرفین و جامع حسی باشند مثل
قوله تعالى: فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُوَارٌ ... [illegible] ... استعاره شده برای
... [illegible] ... و جامع ... [illegible]
۲- طرفین حسی و جامع عقلی باشد مثل قوله تعالى: وَآيَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ
سلخ استعاره شده ... [illegible] ... روشنی روز [illegible]
... [illegible] ... جامع ... ترتب ... [illegible]

(۱) ... [illegible] ... [illegible]
گرفتگی ... [illegible] ... استعاره شده است .
[illegible] ... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... استعاره ... [illegible]
(۲) ... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... استعاره شده ... [illegible]

۴ - طرفین حسی و جامع مرکب باشد از حسی و عقلی مثل اینکه بگوئی ماه را دیدم و اراده کنی
شخص ... [illegible] ... است در حسن هیئت ... و ... حسی و ... عقلی ... از جامع است
۵ - طرفین عقلی باشد. در این قسم ... [illegible] ... جامع هم عقلی است
زیرا ... [illegible] ... معقول است مثل قول خداوند: من بعثنا من مرقدنا
در قد و استعاره شده ... [illegible] ... جامع عدم ظهور و حرکت است ... عقلی است
۶ - مستعار منه حسی و مستعار له عقلی باشد مثل قوله تعالی: ضربت علیهم الذلة والمسکنة
مستعار منه ... [illegible] ... است و جامع ... است.
۷ - مستعار له حسی و مستعار منه عقلی باشد مثل قوله تعالی: انا لما طغی الماء حملناکم
فی الجاریة ... استعاره شده طغیان که ... عقلی است برای زیادتی
آب ... حسی است و جامع استعلای مفرط است.

«تقسیم استعاره باعتبار اتصال ملایمات طرفین»

۱ - اگر استعاره مقرون نباشد بچیزی از لوازم و اوصاف مستعار منه یا مستعار له استعاره
مطلقه است مثل این ... (۴) ... [illegible]
۲ - اگر مقرون باشد بچیزی از ملایمات مستعار منه ... [illegible] ... است (۵) مثل
الذین اشتروا الضلالة بالهدی فما ربحت تجارتهم استعاره شده لفظ شراء
برای اختیار و استبدال و تفریع شده بر آن عدم ربح تجارت ... از ملایمات مستعار منه
است این استعاره ... [illegible] ... (ترشیح یعنی تقویت)

(۱) ... [illegible] ... گیسوی ... [illegible]
(۲) ... [illegible] ... نقطه ... [illegible]
... [illegible] ... استعاره ... [illegible] ...
(۳) ... [illegible] ... (... جامع ...)
(۴) ... [illegible] ...
(۵) ... [illegible] ...

۳ - اگر از ملایمات مستعار له ذکر شود استعاره مجرده است مثل اینکه بگوئی ... (۱)
نطق ... [illegible] ... از اقسام ... است ... [illegible]
... [illegible] ... مستعار له ... است ...

«مجاز مرکب»

کلام اگر استعمال شود در غیر معنی اصلی برای علاقه مشابهت ... با قرینه مانعه از اراده
معنی اصلی آنرا مجاز مرکب میگویند. هرگاه علاقه ... [illegible] ... باشد
... [illegible] ... جزئیه ... استعمال شود در ... چنانکه
در قول شاعر: ذهب الصبا وتولت الایام — فعلى الصبا وعلى الزمان سلام
جمله ... [illegible] ... استعمال میشود در
... [illegible] ... ، اگر علاقه ... مشابهت باشد استعاره تمثیلیه
نامند و در این ... [illegible] ... مشبه ... [illegible] ...
انی اراک تقدم رجلا وتؤخر اخری - استعمال میشود در حق کسی که ... اقدام
... [illegible] ... اقدام ... [illegible] ...
... [illegible] ... اقدام ... [illegible] ...
... [illegible] ... استعاره گفته ... [illegible] ...
... است: بالصیف ضیعت اللبن این مثل استعمال میشود ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ... استعاره تمثیلیه ... [illegible] ... مثل

... [illegible] ...
... [illegible] ...

(۱) ... [illegible] ... (...)
الف: ... [illegible] ...
... [illegible] ... از ملایمات مستعار له است.

«کنایه»

کنایه در لغت مصدر است از کَنَیتُ و کَنَوتُ گویند کَنَیتُ بکذا عن کذا وقتی که
ترک تصریح شود به مقصود، و در اصطلاح لفظی است که اراده میشود از آن لازم معنی
اصلی بدون قرینه مانع باشد از اراده معنی اصلی چون زیدٌ طویلُ النِّجاد
که مقصود طول قامت است نه بند شمشیر و ممکن است بند شمشیر را هم اراده کرد زیرا که
قرینه مانعه نیست.

کنایه به سه قسم منقسم میشود: اول آنکه مقصود بیان صفتی از صفات باشد و این را دو
نوع است یکی قریب و آن کنایه ایست که میان معنی اصلی و صفت مطلوب
واسطه نباشد چون مثال گذشته. دیگری بعید و آن کنایه ایست که در آن چند واسطه
[illegible] کنایه بعیده [illegible] نسبت [illegible] مانند:
فلان کثیر الرماد که کنایه است از سخاوت و در میان کثرت خاکستر و کریم وسائط
چندی و کثرت سوختن و کثرت طبخ و کثرت خورندگان و کثرت مهمانان موجود است.(۱)

دوم کنایه ایست که از آن نسبت دادن امری بامری باشد یعنی مقصود اثبات چیزی برای چیزی باشد مانند:
اِنَّ السَّماحةَ والمُرُوَّةَ والنَّدی   فی قُبَّةٍ ضُرِبَت علی ابنِ الحَشرَجِ (۲)
که داراندن کرم و جوانمردی و عطا در قبه مخصوص ابن حشرج دلالت میکند به
اثبات این صفات برای او.

سوم کنایه ایست که اراده موصوف شده نه صفت و نه نسبت مثل (۳):
الضّاربینَ بکلِّ ابیضَ مِخذَمٍ   والطاعنینَ مجامعَ الاضغانِ (دلها)

---

(۱) دست کرم [illegible] بینی فلک   که فلک کاسه لیست [illegible]
[illegible]   [illegible]
(۲) بزرگی [illegible] دل [illegible]   [illegible]
(۳) [illegible] آفتاب [illegible]   [illegible]
(۴) [illegible]   [illegible]

کنایه گردیده و به جامع اصناف مذکور موصوف و صفت و نسبت.

ایضاً کنایه تقسیم میشود به: تعریض، تلویح، رمز و ایماء (و تلویح اشاره کردن از دور)
(رمز اشاره مخفیه بنزدیک) (ایماء اشاره جلی بنزدیک)

تعریض آن است که عبارتی ذکر شود و مقصود موضع دیگری باشد که ذکر نشده
بلکه سیاق کلام دال است برآن: اَلمُسلِمُ مَن سَلِمَ المُسلِمونَ مِن یَدِهِ ولِسانِهِ
کنایه است از اینکه کسیکه مسلمانان را آزار میرساند مسلمان نیست و در مقام تعریض
بکسی نظر بموذی گفته میشود و این مقصود نه معنی اصلی و مجازی کلام مذکور است بلکه از
عرض کلام یعنی جانب و سیاق آن فهمیده میشود و بیشتر تعریض اختصاص دارد بلفظ مرکب نه مفرد.

تلویح: کنایه ایست که وسایط میان ملزوم و مقصود زیاد باشد مثل کثیر الرماد.

رمز: کنایه ایست که وسایط کم باشد با خفای لزوم مثل: عریض القفا که ساده
و کنایه از حماقت و بلاهت است.

ایماء: کنایه ایست که وسایط کم باشد با وضوح لزوم مثل این شعر:
أوَ ما رأیتَ المجدَ ألقی رَحلَهُ   فی آلِ طلحةَ ثُمَّ لم یتحوَّلِ
مقصود ابراز اینکه صفت بزرگواری در خانواده آل طلحه است [illegible]
است با وجود عظمت و ملازمت واضح است.

+ + +

جزوه بیان کلاس ششم مدرسه [illegible] را [illegible] استنساخ کرده و تقدیم است در پیشگاه بزرگوار
حضرت [illegible] تقدیم میدارم.

۱۰ شهریور ماه ۱۳۰۶ هجری شمسی.
غ. رهبر آذرخش

جوهر و اعراض

هر ممکن باصطلاح حکما (فلاسفه) زوج ترکیبی است از ماهیت و وجود.

ماهیت در ذات خود دو قسمند جوهر و عرض

ماهیات اگر قائم بالذات باشند آنرا جوهر و اگر قائم بالغیر باشند عرض گویند.

جوهر باصطلاح حکما موجودیست اگر در خارج تحقق یابد نیاز بموضوع نداشته باشد بخلاف عرض

جوهر بر پنج قسم است عقل نفس جسم هیولی صورت.

عقل جوهر مجردی است هم در مقام ذات و هم در مقام فعل

نفس جوهر مجردیست تنها در مقام ذات

جسم بدو قسم منقسم میشود. جسم طبیعی جسم تعلیمی جسم طبیعی جوهریست قابل ابعاد ثلثه

طول و عرض و عمق بدین معنی که ممکن باشد در آن فرض خطوطی که متقاطع باشند بزوایای قائمه

اما عرض اصطلاح عرفی است که در محاوره‌شان نیست لفظ معتبر باشد اگر آن غیر را ل

جانشه ازاسی واگر مکان باشد این خوانند و اگر اجزاء جسم باشد آب)

ونگیرا از وضع گرفتند . پس اگر تأثیر کردن در غیر باشد از افعل خوانند

واگر عقد تأثیر کردن باشد از انفعال گرفتند . واگر نقش اصطلاح کردن

وکردن چیزی باشد جسم را از آنکه بجده نخوانند واگر این نقش

غیر از فیهای مرور باشد از اقدام خوانند و مشهور شدن بودن خبری است

که اعتقاد را که متغیر گرفته باشد با هم جمیع عوارض اینست و بیشتر

تاکید المدح بما یشبه الذم

گر نیست مال ... چون [illegible] [illegible] ... [illegible]

[illegible]

تاکید الذم بما یشبه المدح

[illegible]

استتباع

[illegible] [illegible]

غلو

[illegible] [illegible]

مراعات النظیر

بهرام [illegible] [illegible]

تضاد طباق

[illegible] [illegible]

از آن [illegible] [illegible]